

دولت اصلاح طلب اسلامی

واقعیت یا سراب

بیژن مصاحب نیا

(ف. صنعتکار)

آوریل 2008

جنبش اصلاح طلبی در ایران مقوله جدیدی است که فقط در جمهوری اسلامی در جریان انتخابات دوم خرداد 1376 شکل گرفت. این جنبش اما از قدم اول با شکست مواجه شد. بررسی علل شکست این جنبش و سپس برآورد تاثیر سیاسی آن بر جامعه ایران از جمله مسائلی است که در این نوشته به آن خواهیم پرداخت.

زمینه تاریخی

از نظر تاریخی، جنبش اصلاح طلبی در اروپا در دو پهنه اجتماعی یکی رفرماسیون پروتستان در قرن 16 میلادی و دیگری جنبش رفرمیستی انگلستان در قرن هفدهم بود. هر کدام از این جنبش ها منشأ تغییرات بزرگی در جهان شد که بدون آن ترکیب جامعه امروزی قابل تحقق نبود. رفرماسیون دینی زمینه را برای پیشرفت صنعتی اروپا مهیا کرد. به عقیده ماکس وبر انقلاب صنعتی در اروپا بدون رفرماسیون پروتستان امکان پذیر نبود. جنبش رفرمیستی انگلستان تقابل چارلز اول که پافشاری بر داشتن حق الهی برای حکومت داشت، با پارلمان انگلستان به رهبری اولیور کرامول بود. پارلمان ادعای حق حاکمیت شهروندان را داشت. پادشاه اما به آسانی تن به رفرم نداد. فقط پس از سر بریدن پادشاه و شش سال جنگ داخلی بود که پارلمان در 1649 به پیروزی رسید. این پیروزی زمینه ساز تحولات بعدی در جهان مانند انقلاب امریکا در 1776 و سپس انقلاب کبیر فرانسه در 1789 بود.

در قرن نوزدهم سیستم های حکومتی جدید بر مفهوم ملت - دولت که همانا سیستم حکومتی سکولار بود در کشور های مختلف بوجود آمد. سکولاریسم به معنای زدودن عنصر دین از عامل حکومت بود. دولت ها صرف نظر از خصلت دیکتاتور و یا دمکرات خود، مقوله مذهب را از حکومت جدا می کردند. جنبش های اصلاح طلبی کلاً جدا از عامل مذهب در پی رفرم سیاسی بودند.

رفرم سیاسی

اولین مشکل جنبش اصلاح طلبی در ایران عدم شناخت از دیکتاتوری بود. پروژه اصلاح طلبی بطور کلی نسخه برداری از جنبش های رفرمیستی بود که از نظر تاریخی بر علیه دیکتاتوری های سیاسی مبارزه کرده بودند. در ایران اما اقتدار گرایی شکل دیگری از استبداد را اعمال میکند که جدا از روال دیکتاتوری در سایر کشور ها است. زیرا ویژگی سیاسی سلطه در ایران، دیکتاتوری یک طبقه بر جامعه نیست. بلکه فشار سیاسی از طریق تسلط بخشی از جمعیت بر بخش دیگر است که شکل تسلط رسمی دولت را بخود می گیرد. قهر سیاسی عیان از طریق دستگاه های دولتی و همچنین توسط نهادهای توده ای مانند بسیج، بنیاد ها و سازمان های متعدد اسلامی است که شعاع وسیعی از جمعیت را در بر می گیرد. علاوه بر آن جناح های مختلف روحانیت آنچنان در پهنه اقتصادی آغشته شده اند که به آسانی تن به تغییر روال موجود نمی دهند.

برای دولت اسلامی اقتدار گرایی سیاسی بخش آسان سیستم سلطه بود. مسئله مهم تر اسلامی کردن جامعه و اسلامی کردن شهروندان که به آسانی قابل تحقق نبود. استبداد اسلامی برای بسیاری از شهروندان همان تعبیری داشت که حمله اعراب به ایران ساسانی. مقاومت پنهانی مردم در برابر فشار حکومت، اسلامی کردن جامعه را با مشکل روبرو کرد. دولت برای اجرای چنین طرحی می بایست تمام پیوند های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی را در ایران از هم بکسلد و قوانین تعلیم و تربیت و سیستم دولتی و نهاد های اجتماعی را کلاً زیر و رو، و سیستم خود را جا نشین آن کند. اما اسلام هیچ نوع برنامه و طرحی برای اداره کشور نداشت. پس مجبور به کپی برداری از دیگران شد. دولت در ابتدا با حفظ ارگان های اداری و سیستم حکومت قبلی اقدام به تغیر روند اقتصادی جامعه با دولتی کردن سرمایه ها کرد. این سیاست از طرف دولت شوروی بشدت تشویق و پشتیبانی می شد و حزب توده بنا به دستور از شوروی به بطور وسیع در دستگاه حکومتی نفوذ کرد و طرح های متعددی از جمله دولتی کردن

سرمایه ها، ایجاد کمیته های شهری، اجرای سیستم کوپنی و جیره بندی ارزاق و مایحتاج مردم را به عمل گذاشت. از نظر تئوریک حزب توده پیروی از تر راه رشد غیر سرمایه داری می کرد که از سال ها قبل توسط شوروی ارائه شده بود.

دولت جمهوری اسلامی از آن پس، برای مشروعیت خود ایدئولوژی اسلامی را محور تسلط سیاسی قرار داد. اما عمل کرد این بدیل تأثیری و از گونه در جامعه داشت. در ایران گو اینکه از نظر تئوری «اسلام اصیل» میانی اصالت و اعتقاد را ترویج می کرد، اما برقراری روابط سلطه و تضییقات روز افزون از اصالت مذهب می کاست و آرمان گرایی دینی بصورت عاملی سرکوب گر و جدا از واقعیات زمان، خود را نشان می داد. اولین اثر این تضاد، شکاف در صف روحانیت بود که آنان را از نظر سیاسی به دو قطب تجدید نظر طلب و راست سنتی تقسیم کرد.

جناح راست حاکمیت که امروزه خود را اصول گرا نامیده است شامل جامعه روحانیت مبارز، گروه حجتیه، جامعه مدرسان حوزه علمیه، و هیئت های مؤتلفه اسلامی است. این جناح معتقد بود که مشروعیت حکومت اسلامی وابسته به برقراری سیستم مذهبی است که در آن افراد رفتار و تمنیات خود را با معیار اسلامی تطبیق دهند. این سیستم اما نوع دیگری از تفکر را به شدت سرکوب می کرد.

جناح تغییر طلب حاکمیت که همان اصلاح طلبان امروزی اند، شامل مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت حوزه علمیه و دانشگاه، انجمن اسلامی مدرسان دانشگاه و افراد مختلف است. این جناح کوشش داشت که رابطه سلطه و مشروعیت اسلام را از هم جدا کند و برای این کار بایستی که فرا تر از محیط دینی به بحث باز سیاسی دامن می زد. یعنی اگر جناح چپ میخواست که با بحث سیاسی به مقابله با اقتدار گرایی برخیزد باید از قدم اول با عامل خفقان مبارزه کند. تر اصلاح طلبی کلاً حول این مسئله دور میزد.

در آن دوران جریان سومی بنام حزب کار گزاران سازندگی شکل گرفت. این گرایش تحت تأثیر تکنوکرات هائی بود که معتقد به گسترش سرمایه خصوصی برای مقابله با بحران جامعه بودند. آنان از همان ابتدا با تقدم سیاست بر اقتصاد مخالف بودند و آنرا مانعی در ایجاد فضای سرمایه گذاری و گسترش بخش خصوصی می دیدند. در بیانیه حزب آمده است: « اعتقاد کار گزاران به منطق استدلالی، بهره گیری از دیپلماسی فعال و پویا و خروج عنصر سیاست از فرایند تولید و تحولات اقتصادی است. »

محمد خاتمی رئیس جمهور

یکی از بد شانسی های تاریخی ملت ایران این بود که جنبش رفرمیستی با مبارزه انتخاباتی آقای خاتمی قاطی شد و این جنبش آقای خاتمی را به زور به میدان مبارزه کشاند، چیزی که خاتمی نه از نظر ذهنی و نه از نظر سیاسی آمادگی آنرا نداشت. خاتمی و همکاران او، تهی از درک استراتژیک در مبارزه سیاسی و فاقد شناخت از واکنش جناح مخالف بودند. اصلاح طلبان به تصور اینکه روزنامه های طرفدار رفرم و کتاب و نشریات منتشره، ضامن اجرای رفرم است با شمشیر چوبی به جنگ حریفی رفتند که از تمام وسائل اعمال زور بهره مند بود. خاتمی برای هفتاد در صد نتوانست سازماندهی توده ای برای اجرای رفرم بکند.

اصلاح طلب ها احتیاج به ایجاد سپاه اصلاح طلبی و بسیج توده ای برای مقابله با گروه های فشار، همچنین تضییقات جناح مخالف بودند. نیروی اصلاح طلب بایستی همه روزه « حاضر در صحنه » قدرت سیاسی خود را به رقیب نشان میداد و عرصه مانور را به جناح مخالف تنگ میکرد. خاتمی اما آدمی بی جرأت و ترسناک از نیروی توده ها به سادگی در برابر فشار اصول گرایان زانو زد و جنبش را به شکست برد.

دیگر از علل شکست اینکه جنبش اصلاح طلبی فاقد هدف معین بود. معمولاً در جنبش های اجتماعی، هدف معینی در صدر جنبش قرار میگیرد و خواست های دیگر در حول هدف اصلی طرح و اجرا می گردند. جنبش های ضد نژاد پرستی، جنبش آزادی زنان و یا جنبش های ملی مانند ملی کردن صنعت نفت در ایران هدف مشخصی داشتند اما در حول آن هدف، آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی احزاب شکل گرفتند.

خاتمی با طرح ایده « جامعه مدنی » سر در گمی عمیقی هم برای خود و هم برای مردمی که تشنه آزادی بودند ایجاد کرد. ایده جامعه مدنی را نمیتوان جدا از مفهوم مهم تری که همانا مفهوم فرد آزاد است به میان آورد. فلسفه سیاسی غرب جامعه مدنی را بر این اساس تجویز کرد که در آن آزادی فرد از هر نظری در برابر کنترل دولت بر فرد حفظ شود. اما درک آقای خاتمی از جامعه مدنی، حکومت اسلامی و ولایت فقیه بود که در آن روزنامه ها و انتخابات آزاد باشند. بنا بر گفته احمد زیدآبادی: خاتمی واژه جامعه مدنی را بجای دمکراسی بکار برد تا

حساسیت اصول‌گرایان را بر نیانگیزد. روی همین اصل خاتمی مفهوم مغشوشی از جامعه مدنی ارائه داد که سراسر مملو از ابهام و ابهام بود. مأخذ خاتمی نوشتار آیت‌الله حسین نائینی در جریان انقلاب مشروطه بود که در آن نائینی کوشش فقهی برای آشتی شریعت و مشروطیت بر اساس فقه شیعه کرد بدون اینکه سخنی از جامعه مدنی بمیان آورد. (ب ب سی 31 ژوئیه 2005) اما اصول‌گرایان کماکان با جامعه مدنی خاتمی مخالف بودند. خاتمی سپس به تغیر مفهوم جامعه مدنی پرداخت و گفت که منظور او از جامعه مدنی همان مدینه النبی است یعنی شهر یثرب که پیغمبر پس از هجرت از مکه وارد این شهر شد و از آنجا به تبلیغ اسلام پرداخت. (همانجا) اما حقیقت این بود که هفتاد در صد مردم کوچه و بازار که به خاتمی رأی دادند نه برای مدینه النبی بود و نه برای آشتی مشروعیت و مشروطیت. مردم دنبال آزادی فردی بودند. آزادی از کنترل دولت در لباس پوشیدن، از کنترل دولت بر آنتن تلویزیون خانه‌شان از کنترل دولت بر موسیقی، تلویزیون و سینما و امور خصوصی زندگی فرد بودند.

خاتمی و سایر فرمیست‌ها، بجای تحلیل و مقابله با مناسباتی که باعث پایداری و بازتولید روابط سلطه و استبداد میشوند، سیاست‌های مبهم و دو جانبه در حفظ روابط موجود پیش آوردند که مغایر بااراده رأی‌دهندگان بود. اولین خواست سیاسی مردم در اجرای پروژه اصلاح طلبی، رفتارند عمومی در باره ولایت فقیه بود که آقای خاتمی با آن مخالفت کرد. طرح مسئله رفتارند این مزیت را داشت که اصول‌گرایان را در موضع دفاعی قرار میداد و حد اقل، نفع اصلاح‌طلبان این می‌شد که با مسکوت گذاشتن رفتارند، جبهه‌های دیگر سیاسی را از دست اصول‌گرایان خارج کنند.

عبدالکریم سروش معتقد بود که مفهوم دموکراسی و آزادی برای آقای خاتمی حل نشده است: «آقای خاتمی اگر به شکل ذهنی برای خود مسئله دموکراسی را حل کرده بود، شجاعت در عمل پیدا می‌کرد. در واقع تذبذب عملی آقای خاتمی ریشه در تذبذب فکری ایشان دارد.» (خبرنامه گویا، 3 آذر 1383) همو سپس می‌نویسد:

«قیام آرام و دموکراتیک مردم ایران علیه استبداد دینی در خرداد ۱۳۷۶، تجربه شیرینی بود که قدرشناسی و فرصت‌سوزی آن خواجه خنده‌رو بر آن مهر خاتمت زد و خلقی را تلخ‌کام و ناآرام کرد، دست‌آورد تلاشها و تب و تابهای جمعی دردمند بود که رایگان هدیه شد و ارزان از دست رفت. و این عجب نبود.» (نامه سروش به خاتمی 17 تیر 82)

اصلاح طلبی هاشمی رفسنجانی

دوران پس از جنگ زمان پر بحران برای رژیم اسلامی بود. دولت دیگر نمیتوانست نابسامانی و بحران اقتصادی را به جنگ نسبت دهد. انتخاب آیت‌الله رفسنجانی به ریاست جمهوری در حد برنامه‌های دست‌کم در اقتصاد و سیاست جامعه باقی ماند و جواب‌گوی بحران نبود. گروهی از تکنوکرات‌هایی که با دولت رفسنجانی در ارتباط بودند به این نتیجه رسیدند که بخشی از نابسامانی‌ها نتیجه اقتصاد دولتی و عدم کارایی در پروسه تولید و برنامه‌ریزی است. آنان می‌دیدند که در ایران اقتصاد نمی‌تواند با خود اتکایی خود را بیان کند. جناح‌های مختلف حاکمیت کلاً اقتصاد را تابعی از نفع سیاسی خود و منافع جناحی خود میدیدند. و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی اکثراً با مداخلات سیاسی متوقف و یا بدون نتیجه می‌ماند. اصلاح طلبی آقای خاتمی نیز جوابی برای مشکل اقتصادی ایران نداشت.

جناح رفسنجانی با تشکیل حزب کارگزاران سازندگی بدنبال یافتن میان‌راهی برای ایجاد محیط سرمایه‌گذاری افتاد. آنان اما با اعتقاد به حفظ روابط سلطه، کوشش در تغیر نقش میانجی را داشتند. یعنی بجای استبدادی که سیاست پیشکار آن است بدنبال روابط سلطه‌ای هستند که اقتصاد پیشکار آن باشد. آنان مشروعیت رژیم اسلامی را در موفقیت اقتصادی جستجو می‌کنند و ایزوله شدن بین‌المللی ایران را مانعی بزرگ در پیشرفت ایران میدانند. «اعتقاد کارگزاران به منطق استدلالی، بهره‌گیری از دیپلماسی فعال و پویا و خروج عنصر سیاست از فرایند تولید و تحولات اقتصادی است.» آنان در پی مدلی شبیه اقتصاد چین هستند که در آنجا گسترش اقتصادی با حفظ روابط سلطه امکان پذیر شده است.

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در سال 2005 خود فاتحه‌ای بر جنبش اصلاح طلبی بود. در آن موقع، آقای هاشمی رفسنجانی از هر لحاظ کاندیدی معتبر و بانفوذ بشمار می‌رفت که موفقیت او از هر جهت قابل پیش‌بینی بود. دولت آمریکا که پیروزی هاشمی رفسنجانی را حتمی می‌دید اقدام به تماس با وی برای بهبود روابط کرد. جناح ولایت فقیه که مطرح بودن اصلاح طلبی را از قبل تهدیدی در برابر خود می‌دید، این بار جناح رفسنجانی

را تهدید دیگری تصور کرد. برای ولایت فقیه، سپاه پاسداران تنها نیروی منسجم و مورد اعتماد بود که می توانست بدان تکیه کند. سپاه با تحرک نیروهای خود و نیروهای بسیجی در جریان انتخابات، پیروزی احمدی نژاد پاسدار سابق را تضمین کرد.

چشم انداز تغیر

صف آرائی قدرت های سیاسی در ایران و مبارزات جناحی برای کسب قدرت نیروی سومی را در پهنه سیاسی بوجود آورده که نه روحانی و نه سکولار است. این نیرو همانا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که با وارد شدن در عرصه سیاست، چهره جدیدی در مبارزه برای در دست گرفتن قدرت گشته است. این نهاد که امروز همپراز حزب سیاسی قدرتمند در ایران عمل می کند، قدرت خود را نه فقط از جنبه نظامی، که از نظر اقتصادی و نقشی که در برنامه های تولیدی و عمرانی در سراسر کشور دارد، کسب می کند. و دقیقاً بخاطر این نقش است که سپاه پتانسیل حاکمیت سیاسی جدا از جرکه روحانیت حاکم در ایران را دارد. تو ضیح می دهیم:

سپاه بعنوان یک الیت نظامی احتیاج به فن آوری و دانش جدید در تکنولوژی برای برتری نظامی است. سپاه دیگر بصورت جنگ آورانی که برای شهادت به جبهه میروند عمل نمی کند. آموزش و آشنائی با فنون جدید موضوع مهم در کارکرد روزانه، سپاه را از گفتمان مذهبی بیرون کشیده و به گفتمان تکنیکی ویا سیاسی تغیر داده است. بر تری فردی در سپاه با معیار دانش و نه از معیار اعتقاد است.

دوم اینکه سپاه با درگیری در پروژه های بزرگ صنعتی و عمرانی، فرمانده هان را مبدل به مدیران تولید کرده و احتیاج سپاه به داشتن متخصص و کارشناس تولید روز به روز بیشتر می شود. این مدیران بعلت جایگاه ویژه در امر تولید، خود بخود نقش سیاسی روحانیت را در تصمیم گیری کاهش می دهند. تحقق این امر شاید در سایر مراکز دولتی آسان نبوده وکنترل سیاسی روحانیون همچنان بجا مانده باشد. اما سپاه با ویژگی خاص خود این قدرت را دارد که بتواند در برابر روحانیت ایستادگی کرده و مستقلاً عمل کند. بعبارتی دیگر، آنچه که در سرمایه داری دولت را سرمایه دار می کند ترکیب طبقاتی عناصر دولتی نیست، بلکه جایگاهی است که دولت در پروسه تولید اشغال می کند. سپاه پاسداران در خور چنین جایگاهی است و نیز پتانسیل آنرا دارد که قدرت دولتی را در دست گیرد.

از نظر سیاسی جامعه ایران شاهد زایش سیاسیون و اصلاح طلبان فعال از بطن سپاه پاسداران بوده است. سپاهیان همچو اکبر گنجی، سعید حجاریان، حمید رضا جلالی پور، محسن آرمین، علی محمد مهدوی، محسن سازگاران و دیگران... که نقش ایدئولوگ و رهبری سیاسی جنبش اصلاح طلبی در ایران را پس از جدایی از سپاه پاسداران داشتند. این ایدئولوگ ها کلاً از افراد فعال سپاه پاسداران و اغلب آنان عضو دستگاه امنیتی سپاه پاسداران بودند؛ دستگاهی که فقط افراد صد درصد مطمئن و معتقد به حکومت ولایت فقیه را به خود جذب می کرد. اما همچنانکه دیدیم تضاد های درون جمهوری اسلامی این افراد را به جهت مخالف سیاست روز پرتاب کرد. این فنومن جدا از اینکه اقدام فردی تصور شود حرکتی بس دامنه دار بود که متأسفانه رفرمیسم آقای خاتمی نتوانست از این پارادایم بهره سیاسی گیرد.

چشم انداز سیاسی را باید با فرضیه ای براساس معادلات سیاسی جامعه امروز ایران بر رسی کرد. یعنی اگر وجود شکاف درون قشر روحانیت را قبول داشته و اگر بدانیم که این قشر از مذهبی ترین عناصر جامعه ایرانند؛ پس انشعاب آنان به دوجناح اصلاح طلب و اصول گرا را باید باز تاب عمل کرد سیستم سیاسی جمهوری اسلامی فرض کرد. همچنین اگر این گونه انشعاب ها را اجتناب ناپذیر فرض کنیم، پس انشعاب و تجدید نظر در سپاه پاسداران را نیز امری قابل پیش بینی و فنومنی در خور محاسبه در ایران باید بدانیم.

کودتای سیاسی سپاه پاسداران از جمله استثنائاتی است که در آینده نگرى اتفاقات معکوس در ایران از آن یاد خواهد شد.